

دوران کودکی من در حدود ۸۴ سال قبل در روستایی گذشت که در آن زمان آب سالم و بهداشت در آن وجود نداشت. آن دوران، آنهایی که یک ملکی داشتند لقمه نانی داشتند. قرمه و قاتق غذاهای خوب آن زمان بود و نان و کَشک غذای بیشتر مردم. وضعیت بهداشت نیز صفر بود، از نظر آب آشامیدنی هم همین گونه. به هر حال هیچ امکاناتی از لحاظ بهداشتی و رفاهی برای مردم روستا وجود نداشت روستای ما به نام جور کوهبنان در یک فرسخی کوهبنان است. مردم اما در آن دوران قانع بودند و شغل بیشتر مردم روستای ما کشاورزی بود و همه زحمتکش بودند.

از معشیت و اقتصاد خانواده پدري بگوئيد؟

پدرم گندم می کاشت و در زمانی هم خربزه. در پنج سالگی من را به مکتب خانه برای یاد گرفتن قرآن فرستاد این سنت بود که برخی از پدران به آن عمل می کردند و فرزندشان را به مکتب خانه می فرستادند. تا کلاس ۵ کوهبنان آن وقت مدرسه‌ای بود می گفتند دوشاب خانه؛ من را بردند کوهبنان در منزلی و آنجا ما را جا دادند. می رفتیم مدرسه. پیر مردی بنام بحرینی مدیر مدرسه بود.

بعدها شخصی به نام حیدر اکبر که اهل گور بود و قرابتی هم با ما دارد و درس خوانده هست، رئیس فرهنگ کوهبنان شد و تحولی را در فرهنگ کوهبنان به وجود آورد؛ پدرم با راهنمایی یک روحانی خوب، من و برادرم را برای درس خواندن به کرمان آورد. اواخر دوره رضا خان و اوایل دوره محمد رضا پهلوی بود و خواص و نخبگان محل همه به پدر من می گفتند سید! بچه هایت را بدیخت می کنی اما پدر من با توصیه آیت ا. حاج شیخ علی اصغر سامی در کرمان که عالم خیلی خوبی بود ما را راهی کرمان کرد.

با برادرم در مدرسه محمودیه درس خواندیم تا یک مرحله‌ای و بعد رفتیم قم، و بعد از آن به کرمان برگشتیم. در کارهای انقلاب شرکت داشتیم؛ در خیابان حافظ در مسجدی که به مسجدالرضا معروف بود فعالیت‌هایی انقلابی می کردیم.

پس از پیروی انقلاب نیز علما و روحانیت کرمان مانند حجت الاسلام موحدی و حجتی گفتند که مناسب ترین فرد برای امامت جمعه و نمایندگی امام شما هستی رفتند پیش مرحوم صالحی ببینند نظر او چیست؟ همه علمای وقت بنده را تایید کردند و به عنوان نماینده امام، انجام وظیفه کردم تا زمانی که ایشان در قید حیات بودند. بعد از فوت ایشان هم، مقام معظم رهبری من را ابقا کردند که یعنی الان سی و چند سال است که در این سمت مشغولم.

با چه میزان حقوق حاج آقا؟

باور نمی کنید اما به اندازه یک کارگر شهرداری هم حقوق ندارم. هیچکس باور نمی کند.

حاج آقا می فرماید به لحاظ حقوق و درآمد، حقوقی می گیرید که کفاف زندگی‌تان را هم نمی دهد. باور پذیر نیست!

هیچ کس باور نمی کند. رئیس دفترم آقای دهقانی، پولی که از طرف رهبری ماهیانه به هر روحانی داده می شود را اصرار کرد که آن را دریافت کنم. یک مبلغی هم چون متولی موقوفه‌ای هستم در رفسنجان به ما می رسد و با همین ها زندگی مان را تا حالا اداره کرده‌ایم و حالا هم که به مرحله پیری و آخر عمر رسیده‌ام.

از پول تو جیبی کودکی و هزینه‌های تحصیل خود بگوئید؟

در کودکی پدرمان پول اندکی می داد، مثل امروز نبود که پول زیادی باشد. مثلاً یک تومان. هزینه تحصیل هم نداشتیم. در مدرسه، اتاق داشتیم و مدرسه هم وقف بود که پولی بابت کرایه نمی گرفتند.

و اما از دواج! کی؛ چگونه و با چه هزینه‌ای انجام شد؟

یک نفر به نام آقای اقدسی، همسر من را به من معرفی کرد و من بدون اجازه پدرم از دواج کردم آن هم در شرایطی که قبل از آن جرات نمی کردیم بدون اجازه

ایشان آب بخوریم. ما را داماد کردند و بعد پدرم فهمید و ناراحت شد اما وقتی که عیال را به روستایمان فرستادیم آنجا به خاطر حسن خلق و رفتارش همه مریدش شدند و فهمیدند آدم خوبی است و اهل زندگی. متأسفانه ۵ سال پیش همسر من از دنیا رفتند.

از هزینه و مخارج ازدواج و مهریه نگفتید؟

هیچ هزینه‌ای نداشتیم، من نه پولی داشتم و نه کسی حرفی گفت؛ مهریه هم ۵ تومان آن زمان شد که الان آدم خجالت می کشد، بگوید.

از خاطرات روز عروسی و افرادی که در مراسم حضور داشتند صحبت کنید.

در جلسه ازدواج من همه علمای طراز اول استان حضور داشتند. آیت ا. ... صالحی، شیخ رئیس، میرزاعلی آقامحرابی و آیت ا. ... حسین فقیه، قبل از مراسم عروسی آیت ا. ... صالحی گفت: حالا که داری ازدواج می کنی و قرار است جشن بگیری در همان مراسم عمامه هم بگذار. بعد از ظهر عروسی، او اول مرا معمم کرد و بعد خطبه عقد ما را خواند و سیدمحمد رضا مدنی هم که دفتر ثبت ازدواج و طلاق داشت ازدواج مان را ثبت کرد.

مهریه را بالاخره پرداخت کردید یا نه؟

بله. دینی بود که باید پرداخت می کردیم و بر ضمه ما بود.

حاج آقا مردم مایلند بدانند چه شد که سید یحیی جعفری امام جمعه، بالای شهر نشین شد و ساکن خیابان امام جمعه؟

وقتی که پیش نماز مسجد بودم یک مبلغی ماهیانه به ما می دادند و من اول خانه‌ای دست و پا کردم در آن زمان و برخلاف تصور مردم، کل هزینه زمین و پول ساخت آن در امام جمعه فعلی ۴۳۰ هزار تومان شد.

اصلاً چه شد که به این منطقه رفتید؟

به خاطر اینکه بهتر از آنجا به ما نمی دادند. آن زمان بیابان بود و همه مسخره مان می کردند برخلاف حالا که همه می گویند فلانی رفته در محله پولدارها. آن موقع هیچ چیز نبود. فقط یک نفر از اقوام که بتسا بود و هادی رضانی هوتکی که آهن فروش بود، زمین را ۸۰ هزار تومان (۲۶ قصب) به ما فروخت و ۳۵۰ هزار تومان هم هزینه ساخت شد که روی هم شد ۴۳۰ هزار تومان. آن زمان ما را مسخره می کردند می گفتند در بیابان زندگی می کنند و اکنون می گویند رفته‌ای در محله پولدارها. وقتی ما ساکن شدیم شب‌ها وحشتناک بود خوابیدن آنجا و می ترسیدیم. آسفالت که اصلاً و ابداً؛ برق هم یاد نیست سال‌ها داشت یا نداشت. آب را می بایست بروی از چاه بکشی. تازه آن وقت کم کم لوله کشی شهر آغاز شده بود و بعداً ما توانستیم آب بیاوریم.

از قیمت الان منزل مسکونی تان در خیابان امام جمعه خبر دارید حاج آقا؟

حالا می گویند ۲ میلیارد قیمتش است. اما هر چه باشد که فایده‌ای ندارد ما که قصد فروش نداریم. سال‌ها در این خانه زندگی کرده‌ایم و خاطرات ما در آن هست. الان هم در همین خانه هستیم و راضی‌ام از این خانه، خانه‌های آپارتمانی را دوست ندارم.

حاج آقا! به فرزندان خود، کمک اقتصادی و مادی هم کرده‌اید برای سامان گرفتن شان؟

به بچه‌ها کمک خیلی زیادی نتوانستم بکنم. حداکثر برای بعضی شان خانه‌ای دست و پا کردیم.

برای شاغل شدن نشان چه؟ سفارشی، توصیه‌ای؟

کار خاصی برایشان نکردم. یک پسر در فرودگاه و یک پسر هم در میراث مشغول است. یکی از پسرانم هم از دنیا رفت و پسر دیگر هم بیکار است.

